

## رسانه واقعه

### جلسه چهارم

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

مرکز سیمای استان اصفهان

۱۴۴۵/۰۵/۲۳ هجری قمری

۱۴۰۲/۰۹/۱۶ هجری شمسی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

### نقش مرگ در تکامل انسان و هدفمندی خلقت

ما وقتی فیض الهی را در نظر می گیریم، می بینیم فیض، خط ممتد و مستقیم نیست؛ فیض به صورت دو قوس تصویر می شود. یعنی خدای متعال که در رأس است، فیضی دارد که این فیض، یک قوس نزول دارد و یک قوس صعود دارد؛ بنابراین تعبیر می کنیم به قوسین، قوس نزول و قوس صعود. معمولاً هم قوس نزول را در تصویر بیرونی، چپ در نظر می گیرند و قوس صعود را راست در نظر می گیرند. به دیگر سخن، ما عوالمی داریم که قبل از دنیا است و به دنیا که رسیدیم، به عنوان اَظْلَمِ الْعَوَالِمِ، تاریک ترین دنیاها و انتهای ترین عالم از قوس نزول است. سپس قوس صعود شروع می شود.

اگر فیض، به صورت امتدادی بود، مرگ معنا نداشت؛ ولی چون فیض الهی دایره گونه است و قوس نزول و قوس صعود دارد، یک حالت رفت و برگشتی در کار است. پس «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ<sup>۱</sup>» و «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ<sup>۲</sup>»، از خدا به خدا بگریزید. چون ما از خدا هستیم و به سوی خدا رهسپار هستیم. پس در این فرآیند، فقدان مرگ بی معنا است. چرا؟ چون مرگ عبارت شد از انتقال از عالمی به عالم دیگر. پس اگر مرگ نباشد، اصلاً قوس صعود معنا ندارد. یعنی خدای متعال باید من را بیافریند و من هم در همین دنیا خالداً و جاودانه زیست کنم و هیچ گاه به سوی خدای متعال باز نگردم.

خدا می گوید این کار عبث و لغو است. «أَلْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ لَا تُرْجَعُونَ<sup>۳</sup>»، خیال می کنید ما شما را بیهوده آفریدیم؟ عبث آفریدیم؟ شما به سوی ما باز نمی گردید؟ «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عَيْنًا<sup>۴</sup>»، فرموده ما بازی نکرده ایم، بلکه «وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۵</sup>»، آسمان و زمین به حق آفریده شده است. یعنی چه به حق آفریده شده است؟ این مطلب را در ادامه خواهیم گفت.

### حقانیت خلقت و ظهور اسم اعظم الهی

خدای متعال ذاتی دارد که ما در مورد ذات پروردگار هیچ نقشی نداشته ایم. خدا بوده و هست و خواهد بود. ما هم در این بودن او هیچ نقشی نداریم. خدای متعال همان طور که ذاتی دارد، اسماء و صفاتی هم دارد. باز ما در ارتباط با اسماء و صفات الهی هیچ نقشی نداریم. خدا بوده است و اسماء و صفاتی هم داشته است. این اسماء و صفات الهی مظهر می طلبد. اسم واحد، اسم احد، اسم عالم، اسم قادر و همه اسماء. از جمله اسمایی که مظهر می طلبد، اسم اعظم است. معنا ندارد که اسماء جزئی خدا مظهر بخواهد، اسماء کلی خدا مظهر بخواهد، اما اسم اعظم خدا مظهر نخواهد. مظهر اسم اعظم الهی، انسان است.

بنده و شما آیت الله العظمی هستیم، نشانه بزرگ خدا هستیم، مظهر اسم اعظم الهی هستیم. همه اسماء الهی مظهر می خواهد به جز اسم مستأثر<sup>۶</sup>، اسم مستأثر متعلق به خودش است و هیچ کس هم از آن خبری ندارد و فقط می دانیم که نمی دانیم. و گرنه ما می توانیم مظهر همه اسماء و صفات الهی باشیم و به همین خاطر است که مسجود

ملائکه می‌شویم. با وجود این که ملائکه در قرب به خدا بی‌نظیر هستند. مسجود ملائکه می‌شویم چون اسم‌های الهی را بلد هستیم.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۷</sup>، من چون اسماء را یاد گرفته‌ام، مظهر همه اسماء الهی شده‌ام، فرشته قادر نبوده است به درک حقیقت من. چه این که در آیه امانت ۸، این چنین است «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ»، ما امانت را بر آسمان‌ها، بر زمین، بر کوه‌ها، بر همه عرضه کردیم، «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَسْفَقْنَ مِنْهَا»، پا پس کشیدند، ترسیدند، «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»، پا پس کشیدند و این امانت را برداشت. امانتی که آسمان‌های هفت‌گانه نتوانستند بردارند، من برداشتم و بنابراین ما معتقد هستیم انسان، زیباترین مخلوق، پرتحمل‌ترین مخلوق، گسترده‌ترین مخلوق و عظیم‌ترین مخلوق الهی است. خدا به خودش گفته است دست‌میزاد، فقط در همین یک جا است که پس از این که خلقتی صورت گرفت، خدا نگاهی کرد و فرمود چه آفریدم! وقتی بنده و شما را آفرید، فرمود چه آفریدم! وگرنه در خلقت فرشتگان و در خلقت آسمان‌ها این تعبیر نیست. فقط در خلقت انسان است که فرمود: «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۹</sup>، پس اگر در اینجا او «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است، من هم «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ»<sup>۱۰</sup> می‌شوم. این «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِ» بودن جز با مرگ قابل تفسیر نیست. انتقال از عالمی به عالم دیگر. بروم عوالم بالا، تا کجا؟

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو ۱۱. به جایی می‌رسد که وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد بالا می‌رود، جبرئیل می‌ایستد. پیغمبر فرمود: «برادرم اینجا جایی نیست که من را تنها بگذاری». عرضه داشت: «لَوْ دَنَوْتُ أُمَّلَةً لَا حَرَقْتُ»<sup>۱۲</sup>، یک بندانگشت بالاتر بیایم، می‌سوزم. باید ادامه را تنها بروی که آنجا دیگر جای من نیست؛ بنابراین محبوب‌ترین خلائق پیش خدا، به یک معنا گاهی فرشتگان‌اند. «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا»<sup>۱۳</sup>، اما وقتی بنده و شما را می‌آفریند و این فرشتگان یک سؤال می‌کنند، سؤال تفهیمی می‌کنند که چه داری می‌آفرینی؟ قاتل؟ مفسد؟ «يَسْفِكُ الدَّمَاءَ»<sup>۱۴</sup>؟ خدای متعال بر آنها خشم کرد. تعبیر این است که همه‌ی آن‌ها را از دور عرش راند و بعد فرشتگان افتادند به ناله و زاری. خدای متعال بیت‌المعمور را در آسمان چهارم آفرید که فرشتگان سالیان سال دور بیت‌المعمور، همچون کعبه، می‌گشتند و از خدا عذرخواهی می‌کردند. امام معصوم (علیه‌السلام) فرمود که دور کعبه می‌چرخیم، چون زیر بیت‌المعمور است. چرا بیت‌المعمور؟ چون زیر عرش الهی است. ما وقتی در حال طواف هستیم، در حقیقت داریم دور عرش می‌چرخیم.

## کار و تعالی انسان

این انسان چرا این قدر عزیز است؟ به‌خاطر قوس صعودش. قوس صعود هم اگر مرگی در کار نباشد، معنادار نیست، بلکه با این انتقال، با این حرکت درجه به درجه و مرحله به مرحله بالا می‌رود و می‌شود سلمان. فرمود سلمان در درجه دهم از ایمان است، ابوذر در درجه نهم از ایمان است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «اعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ»<sup>۱۵</sup>، کار کنید تا هستید و نفس می‌کشید، کار کنید که کار است که انسان را بالا می‌برد. «اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»<sup>۱۶</sup> و «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ»<sup>۱۷</sup>، دعای کامل را که هر شب جمعه همه می‌خوانیم، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در آن می‌فرماید: «وَهَبْ لِي الْجِدِّيَّ خَشْيَتِكَ وَاللَّوَامِيَّ الْإِتِّصَالَ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى سَرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَ أَسْرَعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ الْمُبَادِرِينَ»<sup>۱۸</sup> و اشتاقی به قربت تو در مشتاقین و آذو منک دُئو المخلصین و أخافك مخافة الموقنین. من را چنان به عمل و ابدار که تا در دنیا هستم در حال دویدن باشم.

اخیراً مقام معظم رهبری در یک سخنرانی می‌فرمودند که تا هستیم باید کار کنیم، باید بدویم، وقتی نیستیم که نیستیم، اما تا هستیم باید کار کنیم. یاد داستان استادم افتادم. آیت‌الله جوادی آملی برای درمان سردرد رفته بودند انگلستان. ایشان سردرد و میگرن شدیدی داشتند. دکتر فوق تخصص به ایشان گفته بود که شما ساعت تفریحتان را چه می‌کنید؟ آقا سؤال را متوجه نمی‌شدند، چون غربی‌ها برای تفریحشان خیلی حساب باز می‌کنند. ایشان فرمودند به دکتر بگویید من وقتی چشم‌هایم باز است روی کتاب است، وقتی چشم‌هایم روی کتاب نیست یعنی من خواب هستم. آن قدر اهل مطالعه، آن قدر دقیقه و ثانیه عمر حساب شده است.

یک روز بنده در درس استاد حسن‌زاده حاضر بودم که دیدم ایشان نالان و خیلی ناراحت بودند. چه شده بود؟ یک آقای آمده بود جلوی خانه ایشان و گفته بود ده دقیقه وقت می‌خواهم. آقا فرمودند من پنج دقیقه هم روی آن می‌گذارم، یک ربع بیاید داخل. آقا آمده بود داخل و دو ساعت نشسته بود. تا یک ماه، حضرت آقای حسن‌زاده برای این دو ساعت که به حرف لغو گذشته بود می‌نالید. آن وقت من پنج ساعت پای دستگاه می‌نشستم، از این کانال بی‌محتوا به آن صفحه بی‌محتوا. این یعنی من قدر خودم را نمی‌دانم «حَبَّذَا تَوَمُّ الْأَكْيَاسِ وَافْطَارُهُمْ»<sup>۱۹</sup>. خودم را دارم ارزان می‌فروشم.

بنابراین چرایی مرگ همین است که اصلاً اگر مرگ نباشد، تکاملی نیست. من باید بتوانم هر روز بمیرم و هر روز زنده بشوم. اهل بیت (علیهم‌السلام) فرموده‌اند که اگر کسی هر روز اهل کمال نبود، کلاه سرش رفته است.

## داستان تکان‌دهنده حکیم هیدجی

ما شخصی بزرگی در تهران داشتیم، به نام مرحوم هیدجی (رضوان‌الله تعالی علیه)؛ ایشان عالم حکیم فیلسوفی است که ترک‌زبان است. مستحضرید که مرحوم هیدجی در زبان ترکی، به‌خصوص مرثیه‌های اهل بیت، اشعاری دارد که ترک‌زبان‌ها معتقدند در زبان ترکی بی‌نظیر است؛ البته به فارسی هم ایشان شعر دارد. ایشان یک حاشیه ۲۰ خوبی هم بر کتاب منظومه مرحوم حاج ملا هادی سبزواری دارد؛ ایشان تا آخر عمر هم ازدواج نکردند و در مدرسه علمیه به سر می‌بردند. هر طلبه‌ای هر درسی از ایشان طلب می‌کرد، ایشان تدریس می‌کردند و آن قدر متواضع بود که از شرح امثله تا اسفار می‌گفت، از لمعه تا درس خارج فقه می‌گفت؛ برای ایشان تفاوتی نداشت که آن درس در چه سطحی باشد و هدف این بود که دستی از طلاب بگیرد و کمکی به آنها کند.

مرحوم هیدجی (رضوان‌الله تعالی علیه) در ضمن مباحث حکمی، بر این مطلب اصرار می‌کرد که اصلاً مرگ اختیاری از نظر فلسفی نه معنا دارد و نه ممکن است؛ زیرا نفس یا به بدن تعلق دارد یا تعلق ندارد. اگر تعلق دارد که شخص زنده است و اگر تعلق نداشت و قرار شد نفس از بدن قطع ارتباط کند، شخص مرده است. در این صورت دیگر اختیاری برای شخص نیست و تمام شده است و باید گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۲۱</sup>، خیلی هم روی این مطلب اصرار داشت.

خودش نقل می‌کند که شب هنگام نشسته بودم در حجره و مشغول مطالعه بودم که پیرمردی با گیوه وارد شد، گیوه را هم داخل آورد، نشست و سلام کرد. جواب سلام دادم. گفت: «جناب شیخ، این حرف‌ها به شما چه ربطی دارد؟» گفتم: «کدام حرف‌ها؟» گفت: «این که آیا مرگ اختیاری داریم، نداریم، جناب شیخ این به شما چه ارتباطی دارد؟» ایشان می‌گویند به من برخورد و گفتم: «به تو چه ارتباط دارد؟ ما محصل هستیم، ما مدرس هستیم، ما عالم هستیم، ما حکیم هستیم، رشته ما این است و باید بحث کنیم.» گفت: «یعنی شما مرگ اختیاری را قبول نداری؟» گفتم: «نه. قبول ندارم!» گفت: «چرا؟» گفتم: «برهان عقلی می‌گوید مرگ اختیاری ممکن نیست.» پیرمرد گفت: «حتماً؟» مرحوم شیخ گفت: «حتماً!»

خود مرحوم هیدجی نقل می‌کند که این پیرمرد گیوه‌هایش را گذاشت زیر سرش و دراز کشید. گفت: «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، و مُرد! مرحوم هیدجی می‌فرمایند که من خیلی جدی نگرفتم. چند دقیقه گذشت، آمدم گوشم را روی قلبش گذاشتم و دیدم نمی‌زند. نبضش را گرفتم و دیدم نمی‌زند. باز خیلی جدی نگرفتم. مدتی گذشت که دیدم بدن دارد سرد می‌شود! ترسیدم. پریدم وسط حیات مدرسه و داد زدم که طلاب آمدند پرسیدند چه شده است؟ گفتم: «بدبخت شدم! آن پیرمرد آمده در حجره ما و مرده است. فردا حکومت، من را دستگیر می‌کند به جرم این که کسی را کشته‌ام؛ زندان و حبس!» طلاب آمدند و دیدند بله! واقعا آن پیرمرد مرده است و رفتند از مسجد کنار مدرسه تابوتی آوردند.

خادم مدرسه را احضار کردند، کفن آماده کردند که پیرمرد را کفن‌پیچ کنند و درون تابوت بگذارند و شهادت‌نامه بنویسند که این پیرمرد خودش آمده است و خودش مرده است و ما او را نکشتیم. این کارها را انجام دادند. آمدند جنازه را بردارند و داخل تابوت بگذارند که پیرمرد بلند شد نشست. گفت که سلام علیکم! مرحوم هیدجی می‌گوید من فقط هاج‌وواج مانده بودم و نمی‌دانستم به او فحش بدهم یا نه! رو کرد به من گفت: «جناب شیخ، به مرگ اختیاری ایمان آوردی؟» گفتم: «بله که ایمان آوردم، ولی تو با این کاری که کردی من را نیمه‌جان کردی!»

اهل مدرسه می‌گویند که از آن شب به بعد، شیوه مرحوم هیدجی عوض شد. نیمی از اوقات، مشغول به درس و بحث و مدرسه و کلاس بود و نیمی از اوقات را به سلوک و توجه و قرائت قرآن و مراقبه و محاسبه و مشارطه

می پرداخت. داستان عجیب فوت ایشان نشان می دهد که تا کجا پیشرفت کردند؛ شب هنگام همه طلبه ها را جمع کردند، شیرینی خریده بودند، شربت درست کرده بودند. هرچه طلبه ها می خواستند بروند و به درس هایشان برسند، ایشان می گفت: «نه، امشب را باشید.» و تا نصف شب بگووبیخند برقرار بود. بعد فرمودند: «فردا بیاید دنبال من برای درس.» فردای آن روز هرچقدر در زدند کسی در را باز نمی کند. طلاب در را باز کردند و دیدند مرحوم هیدجی خوابیده است، یک ملحفه سفید، روی خودش کشیده است. روی کاغذ نوشته: «به هیچ عنوان راضی نیستم کسی برای من گریه کند، هیچ نیازی به هیچ مراسمی هم ندارم، یک مقداری پول دست کسی دارم، بگیرد و سوری به پا کند. من به محبوب خودم رسیدم.» ایشان کسی است که خودش به مرگ اختیاری رسیده است، پس راه مرگ اختیاری هم یک راه خاص است که انسان با اعمال پر از شرک و ریا و اعمالی که خلوص و اخلاص در آنها چنان که باید باشد نیست، به مرگ اختیاری نمی توان رسید.

### تکلیف انسان، شرافت است

آیا کسی بوده است که به خدا مشورت داده باشد که خدایا انسان را بیافرین یا نیافرین؟! خیر. به دیگر سخن، عالم بر اساس نقشه الهی طراحی شده است، نقشه ای که از ذات خدا می جوشد. خدا ذات و اسماء و صفاتی متناسب با ذات دارد، فعلی و افعالی متناسب با این ذات دارد. بخشی از این فعل، وجود گل سرسبد عالم خلقت، انسان است که شاید از لطیف ترین تعبیرات قرآنی که حقیقتش هم تا الان برای بشر مشخص نشده است این جمله است که فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ۲۲»، از روح خودم در او دمیده ام.

یوزپلنگ ها میلیون ها سال است زندگی می کنند، ولی کوچک ترین تغییری در زندگی شان ایجاد نشده است. فیل ها هم همین طور، گربه سان ها هم همین طور! اما این انسان است که سانتریفیوژ ۲۳ می سازد، این انسان است که اسفار اربعه اش ۲۴ تکمیل می شود، این انسان است که مثل آقای قاضی در وادی السلام نشسته است، طلبه هم نشسته است، ماری نزدیک می شود و طلبه می ترسد. می گوید: «مُتْ بِإِذْنِ اللَّهِ ۲۵»، مار خشک می شود. بلند می شوند می روند حرم، طلبه برمی گردد به وادی السلام و با پا به مار می زند تا امتحان کند که مرده است. برمی گردد به سمت حرم، در دالان حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) آقای قاضی را می بیند. آقای قاضی می فرماید: «امتحان هم کردی پسر؟!»

این انسان است و نمی شود خدا باشد و آفرینش هم داشته باشد و همه اسمائش مظهر داشته باشد، ولی اسم اعظم او مظهر نداشته باشد! بنابراین ما تکلیف را حقیقتاً تشریف می بینیم. واژه تکلیف مقداری غلط انداز است. خدای متعال به دختر در ۹ سالگی و به پسر در ۱۵ سالگی می گوید من تو را مشرف کرده ام به این که با من ارتباط داشته باشی. من این نعمت و حق را بر الاغ ها ندارم، بر گاو ها هم ندارم، بر گیاهان هم ندارم، تو سوگلی من هستی. راجع به حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: «أَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ۲۶»، تو را برای خودم آفریده ام. این فقط راجع به حضرت موسی نیست، مربوط به انسان است.

در حدیث قدسی است که فرمود: «خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ، وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي ۲۷»، من همه اشیا را برای تو آفریده ام، تو را برای خودم آفریده ام. کم فروشی نکن، آن جمله امام صادق (علیه السلام) مشهور است که فرمودند: «إِنَّمَا الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ ۲۸»، قلب آدمی حرم خدا هست، در حرم خدا، غیر خدا را راه مده.

## فهرست منابع

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶. «کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.»
۲. سوره ذاریات، آیه ۵۰. «پس به سوی خدا بگریزید که من شما را از طرف او بیم‌دهنده‌ای آشکارم.»
۳. سوره مومنون، آیه ۱۱۵. «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید.»
۴. سوره انبیاء، آیه ۱۶. «و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.»
۵. سوره دخان، آیه ۳۹. «آنها را جز به حق نیافریده‌ایم لیکن بیشترشان نمی‌دانند.»
۶. آنچه برای خود برگزیده شده‌است.
۷. سوره بقره، آیه ۳۱. «و [خدا] همه نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید.»
۸. سوره احزاب، آیه ۷۲. «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود.»
۹. سوره مؤمنون، آیه ۱۴. «آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم، پس آن علقه را مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم. بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»
۱۰. برترین آفریدگان.
۱۱. غزلیات حافظ، غزل شماره ۴۱۱.
۱۲. بحار الأنوار، جلد ۱۸، صفحه ۳۸۲.
۱۳. سوره نازعات، آیه ۵. «و کار را تدبیر می‌کنند.»
۱۴. سوره بقره، آیه ۳۰. «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت، گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم؟ فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.
۱۶. سوره بقره، آیه ۱۴۸. «و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن می‌گرداند. پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید هرکجا که باشید خداوند همگی شما را می‌آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.»
۱۷. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳. «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش آسمانها و زمین است، برای پرهیزگاران آماده شده‌است بشتابید.»
۱۸. و کوشش در راستای پروایت و دوام در پیوستن به خدمت را به من ارزانی دار تا به سویت برانم در میدان‌های پیشتازان و به سویت بشتابم در میان شتابندگان و به کوی قربت آیم در میان مشتاقان و همانند مخلصان به تو نزدیک شوم و چون یقین آوردگان از جاه تو بهراسم.
۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۵.
۲۰. مقابل متن، نقد یا شرحی که بر متن نویسند.

۲۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶ «کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».
۲۲. سوره ص، آیه ۷۲. «پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید».
۲۳. گریزانه.
۲۴. عنوان اثر گران‌قدر و معروف ملاصدرای شیرازی است. این نام‌گذاری ناظر به مراحل چهارگانه سیر تکامل انسان است.
۲۵. بمیر به اذن خداوند.
۲۶. سوره طه، آیه ۴۱. «و تو را برای خود پروردم».
۲۷. کلیات حدیث قدسی، جلد ۱، صفحه ۷۱۰.
۲۸. بحار الأنوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۵.